

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در «بقاء الموضوع» به اینجا رسید که حاکم در اتحاد قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه یا حاکم به اتحاد کیست؟ مقداری از کلام مرحوم آخوند بیان شد و بحث به این قسمت رسید که فرق بین اخذ موضوع از لسان دلیل یا اخذ آن از لسان عرف چیست؟!

نکته مهم بحث این بود، علیرغم اینکه مرجع در فهم ادله لفظیه عرف است چرا در ما نحن فیه عرف و دلیل شرعی قسیم یکدیگر قرار گرفته اند؟! گفتیم عرف بخاطر وجود مناسبات، ارتکازات و قرائنی که دارد در تشخیص ظاهر دلیل متفاوت برخورد می‌کند.

مثلاً در مورد قضیه‌ی «العنب إذا غلی یحرم» که موضوع عنب است، اگر از عرف سؤال کنیم، می‌گوید به حسب دلیل، موضوع خصوص عنب است؛ ولی روی ارتکاز و قرائنی که من دارم می‌گویم عنب و زبیب یکی است. در نتیجه باید حکم در عنب را در زبیب نیز ابقاء کنیم؛ یعنی اگر در زبیب هم بگوییم «إذا غلی لم یحرم» نقض حکم سابق است. در ادامه گفتیم، گاهی اوقات تشخیص عرف به منزله‌ی «قرینه‌ی متصله» است و سبب می‌شود در کلام تصرف کنیم یعنی می‌گوئیم عنب و زبیب دو عنوان جداگانه است، اما به خاطر این قرینه عرفی، در لسان دلیل تصرف کرده و می‌گوئیم موضوع دلیل اعم از عنب و زبیب است.

البته در این بحث همانطور که بعضی از محشین رسائل هم مطرح کردند مراد از عرف، اهل لسان و اهل محاوره است نه اینکه مراد، بناء عقلا یا عرف عقلا باشد.

-اما گاهی عرف این قدرت را ندارد؛ یعنی هر چند عرف بنابر ارتکازی که دارد در موضوع تشخیصی خلاف ظاهر لسان دلیل می‌دهد، ولی این ارتکاز به حدّی قوی نیست که بتوانیم در لسان دلیل تصرف کنیم و این مثال از همین قبیل است. در مثالی که ذکر کردیم، لسان دلیل عنب است. اگر گفتیم بقاء الموضوع در استصحاب «من حیث الدلیل» لازم است، در صورت تغییر عنب، حکم تغییر می‌کند و دیگر قابلیت استصحاب ندارد. اما اگر در استصحاب گفتیم، بقاء الموضوع «عرفاً» لازم است، گرچه زبیب داخل در دلیل نیست اما عرفاً حکمی که زبیب دارد، همان حکم عنب است.

در اینجا عرف می‌گوید، رطوب و خشکی یکی از حالات عنب است نه از مقوماتش لذا عنب با خشک و تبدیل به زبیب شدن، ذاتش از بین نرفته و اگر اذا غلی را برای زبیب قرار داد می‌گوید همان ابقاء حکم سابق است یا اگر اذا غلی را در زبیب رفع یا نقض کرد می‌گوید این نقض حکم سابق است.

توضیح مجدد بزنگاه کلام مرحوم آخوند

عبارت مرحوم آخوند در نگاه اول و به حسب ظاهر مشتمل بر تهافت است. می فرمایند «لا ضير في أن يكون الدليل بحسب فهمهم على خلاف ما ارتكز في أذهانهم». ممکن است دلیل به سبب فهم عرف بر خلاف مرتکز عرف باشد. سوال این است که مرتکز عرف از کجا آمده؟ «بسبب ما تخيلوه من الجهات و المناسبات». در مثل «عنب»، عرف به حسب ظاهر می گوید مقصود عنب است ولی ارتکاز عرف می گوید زبيب و عنب یکی است. «فيما إذا لم تكن بمثابة تصلح قرينة على صرفه عما هو ظاهر فيه». «فيما» مربوط به «مرتکز فی اذهانهم» است یعنی گاهی ارتکازات عرفی به حدی می رسد که ما در ظاهر دلیل تصرف می کنیم در نتیجه «كالقرينة المتصلة» است اما گاهی به این حد نمی رسد؛ در حد همان ارتکاز خودشان باقی است. در بحث سوم که بعداً مفصل مطرح می کنیم، مرحوم آخوند می گویند از ادله استصحاب استفاده می شود که حاکم عرف است، پس باید دید عرف در چه مواردی حکم به ابقاء و در چه مواردی حکم به نقص می کند.

افرادی مثل مرحوم آخوند که دلیل استصحاب را اخبار می دانند می فرماید اخبار القاء به عرف شده. به این بیان که در «لا تنقض اليقين بالشك» باید دید در چه موردی عرف، حکم به نقض و در چه موردی حکم به بقاء می کند. در نتیجه کسانی که در حجّیت استصحاب دلیل شان روایات نیست و استصحاب را از باب عقل حجّت می دانند دیگر نمی توانند چنین حرفی را بزنند.

نتیجه بحث این شد که ما یک موضوع عقلی، دلیلی و عرفی داریم؛ موضوع عقلی یعنی، موضوع مشکوک در زمان شک عین موضوع سابق باشد و هیچ تغییری در آن به وجود نیامده باشد. موضوع دلیلی یعنی، به حسب لسان دلیل. مثلاً مرحوم شیخ در رسائل بین «الماء المتغير نجس»، و «الماء نجس إذا تغير» فرق می گذارند و می گویند بین اینها فرق است؛ به این بیان که هر چند در هر دو موضوع «الماء» است ولی در «الماء المتغير» وقتی تغیر زائل شد موضوع از بین رفته و نمی شود استصحاب کرد، ولی در «الماء نجس إذا تغير» موضوع ماء است و اگر تغیر زائل شود می شود استصحاب کرد.

بین این موضوعات سه گانه نسبت عام و خاص من وجه برقرار است. یعنی نسبت بین عقلی از یک طرف و این دو عام و خاص من وجه و نسبت بین دلیلی و عرفی هم عام و خاص من وجه است.

نکته مهم در کلام مرحوم آخوند (معیار موضوع در عرف)

مرحوم آخوند در کفایه مسئله ی موضوع عرفی را روی «ارتکازات، قرائن و مناسبت حکم و موضوع» برده اند و اصلاً بحث «تسامح» را مطرح نمی کنند. در رسائل تعبیر «لا عبرة بالمسامحات العرفية» یک قانون مسلم بود و فقط یکی دو جا استثناء داشت. از جمله جاهایی که تسامح عرفی را در آن معتبر می دانستند، «بقاء موضوع» در استصحاب است. در فرق بین بقاء موضوع عقلاً یا عرفاً می گفتند، در عرف برخلاف عقل، تسامح راه دارد که در مسئله عنب و زبيب مفصل به آن اشاره کردیم. در بحث «اصل مثبت» نیز به مناسبت بحث «الغاء واسطه ی خفی» توسط عرف، گفتند عرف واسطه ی خفی را کالعدم می داند.

اختلاف بین شارحین رسائل در معیار موضوع در عرف

مرحوم آشتیانی به تبع مرحوم شیخ، بحث را روی تسامح عرف آورده و می فرمایند چون در بقاء الموضوع حاکم عرف است، استثناءً تسامح عرفی را می پذیریم. بعد به دنبال این هستند که دلیل این استثناء چیست؟ چرا مثلاً وقتی شارع در حد مسافت گفت باید هشت فرسخ باشد؛ مسامحه ی عرف در یک متر کمتر از هشت فرسخ معتبر نیست؛ یا مثلاً اگر شارع گفت اقامه ی ده روز، مسامحه ی عرف در نیم ساعت کمتر از ده روز فایده ای ندارد؛ ایشان در مقام تعلیل می گویند در مواردی که شارع حدی را معین می کند، مسامحات عرفیه فایده ندارد.

اما بعضی از محشین رسائل مثل صاحب کتاب قلائد بر خلاف مرحوم آشتیانی می‌گویند در رجوع به عرف دو مطلب معتبر است. در مطلب دوم می‌گویند «كون حكمهم منبعثا من دقة النظر، كما هو شأنهم في الامورات المعتنى بها كالذهب و الفضة» تا می‌رسد به اینکه «لا على وجه المسامحة». در جلسه بعد کلام مرحوم آشتیانی را مفصل خواهیم گفت.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين